



چرایی و فرآیند افول آمریکا؛ یک‌جانبه‌گرایی و درگیری‌های پایان‌ناپذیر

افسانه رشاد* | معصومه رشاد**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۷

چکیده

مفهوم افول آمریکا اولین بار از سوی نظریه‌پردازانی همانند امانوئل والرشتاین مطرح گردید. والرشتاین نظریه سیکل‌های قدرت را مطرح نموده و بر اساس چنین رویکردی، نشانه‌هایی از افول و کاهش قدرت نسبی آمریکا را موردتوجه قرار داد. محور اصلی تفکر والرشتاین را کاهش قدرت آمریکا در برابری دلار و طلا تشکیل می‌دهد. در سال‌های بعد از جنگ سرد، موقعیت آمریکا در سیاست و اقتصاد جهانی کاهش بیشتری پیدا کرد. آمریکا در قرن بیست و یکم درگیر جنگ‌های بی‌پایانی در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، یمن و بسیاری از حوزه‌های جغرافیایی گردید. خروج غافلگیرکننده بایدن از افغانستان نشان داد که آمریکا برای جنگ و صلح فاقد شکل‌بندی‌های کنش تاکتیکی و راهبردی بوده است. تمامی حوادث یاد شده نشان می‌دهد که قابلیت ایالات متحده به گونه تدریجی کاهش پیدا کرده و زمینه ظهور موج‌های جدیدی از بحران و ستیزش در فضای منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. پرسش اصلی پژوهش آن است که چه عواملی در افول مرحله‌ای ایالات متحده تأثیرگذار بوده‌اند؟ فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که یک‌جانبه‌گرایی و درگیری‌های پایان‌ناپذیر ایالات متحده در مناطق بحرانی در زمره عواملی است که منجر به افزایش هزینه‌های راهبردی آمریکا و افول مرحله‌ای آن کشور گردیده است. مرشایمر به این موضوع اشاره داشت که نقش آمریکا در بحران‌های منطقه‌ای پایان‌ناپذیر منجر به افزایش هزینه‌های راهبردی این کشور شده است. در تبیین مقاله از رهیافت نئورئالیسم ساختاری استفاده شده و در تنظیم مقاله نیز از روش تحلیل داده‌ها و تحلیل محتوا استفاده گردیده است.

کلیدواژه‌ها: افول آمریکا؛ یک‌جانبه‌گرایی؛ درگیری‌های کم‌شدت؛ بحران‌های منطقه‌ای.

* نویسنده مسئول: دکتری روابط بین‌الملل و پژوهشگر مطالعات راهبردی، استراتژیک خاورمیانه ایران

Areshad2000@yahoo.com

Masi.reshad@yahoo.com

** دکتری روابط بین‌الملل و استادیار، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

درباره افول آمریکا رویکردهای مختلفی ارائه شده است. چرایی افول آمریکا در رهیافت نظریه پردازانی همانند مرشایمر، کاپلان، والش، فرید زکریا و گراهام آلیسون ارائه شده است. در شرایط موجود، برخی از نظریه پردازان آمریکایی دارای رویکرد افول گرا بوده و به این موضوع اشاره دارند که هزینه های ساختاری آمریکا در سال های بعد از جنگ سرد در مقایسه با قابلیت های تاکتیکی آن افزایش یافته است. نتیجه چنین فرآیندی را باید در کاهش وزن مخصوص قدرت آمریکا در مقایسه با سایر بازیگران دانست. نظریه افول آمریکا بر اساس رهیافت «نئورئالیسم ساختاری»^۱ مرشایمر تابعی از هزینه های پایان ناپذیر نظامی و امنیتی خواهد بود. ایالات متحده برای افزایش و ارتقای موقعیت خود از سازوکارهای مربوط به جنگ، عملیات نظامی و مأموریت های پر مخاطره بهره گرفته است. مرشایمر همچنین به این موضوع اشاره دارد که چنین اقداماتی منجر به «اعتیاد آمریکا به جنگ» شده است. اعتیاد به جنگ بخشی از هویت آمریکایی محسوب می شود که مبتنی بر استراتژی های بلندپروازانه بوده و در راستای آن حاکمیت و اقتدار سیاسی بسیاری از کشورها را خدشه دار می سازد (مرشایمر، ۱۳۹۸: ۲۳۵).

اقدامات نظامی آمریکا در محیط پیرامونی، هزینه های راهبردی زیادی را برای واحدهای سیاسی به وجود می آورد. نظامی گری، بی ثباتی سیاسی و بحران های پایان ناپذیر را می توان پیامدهای امنیتی بحران های مبتنی بر یک جانبه گرایی و مداخله گرایی آمریکایی از سوی «جالوت های لیبرال»^۲ محسوب نمود. جالوت مفهومی عبری بوده که نماد خشونت و توسعه گرایی محسوب می شود. اگرچه آمریکا با نشانه هایی از بحران اقتصادی و چالش های امنیتی پایان ناپذیر روبه رو شده، اما لیبرال های آمریکایی درس عبرت مطلوبی به دست نیاورده اند. به همین دلیل است که هژمونی لیبرال آمریکایی نه تنها منجر به شکل گیری بحران های منطقه ای پایان ناپذیر می شود بلکه زمینه گسترش چالش های راهبردی بیشتر برای آمریکا را نیز فراهم می سازد. نشانه های بحران سازی را می توان در حوزه مرزهای ژئوپلیتیکی ایران جستجو نمود. کشورهایی همانند ایران در زمره بازیگرانی هستند که در مرحله گذار ژئوپلیتیکی قرار دارند. چنین کشورهایی برای ارتقای موقعیت خود از قابلیت ریسک پذیری بالایی برخوردارند. نظریه پردازانی همانند والش به این موضوع اشاره دارند که بحران های سیاست خارجی تأثیر خود را در

1. Afsaneh Reshad
2. Masome Reshad

رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به‌جا می‌گذارد. به همین دلیل است که هرگاه آمریکا با کشورهای همانند ایران روبه‌رو شود، چالش‌های بیشتری در حوزه امنیتی و راهبردی پیدا می‌کند. بحران افول آمریکا ریشه در گسترش رقابت‌های ژئوپلیتیکی دارد که با موضوع موازنه منطقه‌ای و بین‌المللی همخوانی چندانی نداشته است. (والش، ۱۹۴۴: ۱۲).

باراک اوباما تلاش نمود تا از طریق چندجانبه‌گرایی، روند افول آمریکا را کاهش داده و کنترل کند. الگوی کنش آمریکا در سال‌های ریاست جمهوری باراک اوباما و اولین سال ریاست جمهوری ترامپ مبتنی بر موازنه خارج از ساحل بوده است. چنین الگویی به گونه تدریجی تغییر پیدا کرده و شکل جدیدی از هژمونی‌گرایی مبتنی بر مداخله‌ای پرشدت و نظامی‌گری در حال ظهور و گسترش است. ترور سردار سلیمانی در ادبیات نظامی تاکتیکی به مثابه نماد کنش عملیاتی یک قدرت بزرگ برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای از سوی ایالات متحده محسوب می‌شود. اهمیت و ضرورت تنظیم مقاله در آن است که نشان می‌دهد ایالات متحده دارای چه چالش‌های ساختاری است و برای تحقق اهداف خود از چه سازوکارهایی استفاده می‌کند. در این مقاله به نشانه‌هایی از سخت‌افزارگرایی آمریکایی اشاره شده و نشان داده شده است که یک‌جانبه‌گرایی و درگیری‌های پایان‌ناپذیر آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی عامل اصلی افول آمریکا است. جو بایدن در سند امنیت ملی ۲۰۲۱، به این موضوع اشاره دارد که نیروهای نظامی خود را از حوزه‌های بحرانی جنوب غرب آسیا خارج خواهد ساخت. بایدن بر ضرورت پایان بخشیدن به جنگ‌های منطقه‌ای غیرضروری تأکید دارد.

پیشینه پژوهش

درباره افول ایالات متحده رویکردهای مختلفی ارائه شده است. هر یک از نظریه‌پردازان بر جلوه‌ای خاص از افول آمریکا تأکید دارند. بحران امنیتی آمریکا با نشانه‌هایی از بحران ژئوپلیتیکی پیوند یافته و زمینه شکل‌گیری مخاطرات امنیتی بیشتر و پایان‌ناپذیری را به وجود می‌آورد. ژئوپلیتیک قدرت در دوران باراک اوباما مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه‌گرایی بود، درحالی‌که دونالد ترامپ تلاش نمود تا یک‌جانبه‌گرایی را جایگزین چندجانبه‌گرایی و اقدامات نظامی را جایگزین سازوکارهای اقتصادی و دیپلماتیک نماید. شولر موضوع مربوط به یک‌جانبه‌گرایی را بررسی نموده و به این مسئله اشاره دارد که میزان درگیری‌های آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد افزایش یافته است. مداخله‌گرایی نرم‌افزاری هزینه‌های محدودتری برای سیاست خارجی آمریکا در مقایسه با مداخله‌گرایی

سخت‌افزاری دارد. در نگرش شولر هر کشوری که از سازوکارهای یک‌جانبه‌گرایی استفاده کند، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با درگیری‌های نظامی و راهبردی فزاینده روبه‌رو خواهد شد.

۱- نگرش شولر درباره فرآیند و چگونگی افول آمریکا

شولر در کتاب ناهماهنگی مرگبار^۱ که توسط دانشگاه کلمبیا منتشر شده به این موضوع اشاره دارد که ایالات متحده محور اصلی سیاست خود در جنوب غرب آسیا را بر اساس یک‌جانبه‌گرایی قرار داده است. سیاست‌های یک‌جانبه‌گرا عامل اصلی بر هم خوردن موازنه شده و این امر، چالش‌های امنیتی آمریکا در محیط منطقه‌ای را افزایش خواهد داد. سیاست آمریکا در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد بر اساس یک‌جانبه‌گرایی فزاینده شکل گرفته و در نتیجه بحران‌های معطوف به افول آمریکا تحت تأثیر مداخله‌گرایی افزایش یافته است (شولر، ۱۹۹۸: ۲۲).

۲- نگرش وود و مورو درباره افول آمریکا

وود و مورو نیز به این موضوع اشاره دارند که تحریک عملیاتی آمریکا منجر به افزایش هزینه‌های نظامی و راهبردی آن کشور گردیده است. الگوی کنش تاکتیکی آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد مبتنی بر منازعات پایان‌ناپذیر و پرمخاطره بوده است. در چنین شرایطی بحران‌های نظامی به میزان قابل توجهی افزایش یافته و آمریکا را دچار چالش‌های امنیتی بیشتری می‌کند. نظام جهانی در سال‌های بعد از جنگ سرد تحت تأثیر موج‌های بحران‌ساز امنیتی قرار گرفته است (وود و مورو، ۲۰۱۵: ۱۱). مداخله‌گرایی آمریکا در دوران باراک اوباما دارای ابعاد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری بوده است. به هر اندازه، مداخلات آمریکا به حوزه نرم‌افزاری عرصه‌های نظامی، امنیتی و راهبردی تسری پیدا کند، پیامدهای مخاطره‌آمیز بیشتری خواهد داشت. امنیت ملی آمریکا تحت تأثیر نشانه‌های بحران با چالش‌های بیشتر و فزاینده‌ای روبه‌رو می‌شود. عبور از الگوهای نرم‌افزاری منجر به ظهور چالش‌های بیشتر در روند افول آمریکا خواهد شد. علت آن را می‌توان در افزایش هزینه‌های آمریکا برای ایفای نقش مبتنی بر مداخله‌گرایی دانست.

گرام وود و ادوارد موری در مقاله «داعش واقعاً چه می‌خواهد؟» که در نشریه آتلانتیک منتشر شده به این موضوع اشاره دارد که شاخص‌های مداخله‌گرایی نرم‌افزاری را می‌توان در سازوکارهایی همانند

1. Deadly Imbalances
2. What ISIS Really Wants?

تحریم اقتصادی، دیپلماسی سازنده و «مسئولیت حمایت» جستجو نمود. هریک از الگوهای یاد شده بخشی از سیاست اقتصادی و اجتماعی آمریکا در قرن بیست و یکم را منعکس می‌سازد. باراک اوباما از سازوکار نرم‌افزاری برای کنترل سیاست در غرب آسیا بهره گرفت. الگوی رفتاری باراک اوباما در سوریه مبتنی بر جنگ‌های نیابتی و حمایت غیرمستقیم از داعش برای مقابله با حکومت بشار اسد بوده است (وود و مارو، ۲۰۱۵: ۱۲).

۳- رویکرد ژئوپلیتیکی سائول کوهن درباره افول آمریکا

سائول کوهن، نظریه‌پرداز ژئوپلیتیک آمریکا، در کتاب ژئوپلیتیک نظام جهانی^۱ درصدد برآمده تا تحولات محیط منطقه‌ای را بر اساس شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی تبیین نماید. کوهن در این کتاب تأکید دارد که سیاست عمومی آمریکا برای محدودسازی نقش ایران در محیط منطقه‌ای از طریق سازوکارهایی همانند تحریم اقتصادی به‌ویژه تحریم فروش نفت انجام گرفته است. بخش قابل توجهی از درآمدهای اقتصادی ایران برای ایفای نقش منطقه‌ای از طریق تولید و صادرات نفت شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی، ایران ناچار خواهد بود تا صادرات نفت خود را از طریق الگوهای مختلفی به انجام رساند تا هزینه‌های لازم برای تحقق اهدافی همانند ائتلاف‌سازی منطقه‌ای را فراهم آورد. نقش منطقه‌ای ایران نیازمند بهره‌گیری از درآمدهای اقتصادی است تا بتواند موازنه منطقه‌ای را به گونه مؤثری شکل دهد.

ظهور اندیشه هویت در غرب آسیا ریشه در انقلاب اسلامی ایران دارد. کوهن به این موضوع اشاره دارد که ایران از سال ۱۹۷۹ از مدار ژئوپلیتیکی و راهبردی غرب خارج شد. رقابت‌های ایران، ترکیه، عربستان و اسرائیل برای اثربخشی بر ژئوپلیتیک امنیت منطقه‌ای در قرن بیست و یکم گسترش قابل توجهی پیدا کرده و زمینه شکل‌گیری منازعات هویتی، درگیری‌های مذهبی و ستیزش‌های ژئوپلیتیکی را به وجود آورده است. در چنین شرایطی، کشورهای همانند ایران برای ایفای نقش منطقه‌ای خود نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به موازنه تهدید خواهند بود (کوهن، ۱۳۸۷: ۳۶۵). باراک اوباما محور اصلی مداخله‌گرایی خود در ارتباط با ایران را بر اساس تحریم‌های اقتصادی فراینده قرار داد. تحریم اقتصادی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهای اعمال محدودیت علیه سایر بازیگران در چارچوب قدرت نرم دانست. هم‌اکنون وزارت خزانه‌داری ایالات متحده محور اصلی فعالیت خود را برای محدودسازی قدرت سایر کشورها از جمله ایران به کار گرفته است.

تحریم‌های اقتصادی معمولاً عبارت‌اند از محدودیت در واردات یا صادرات بعضی یا تمامی کالاها از یک کشور.

۲-۴- رویکرد اقتصادی رونالد تامن درباره افول آمریکا

برخی از نظریه‌پردازان همانند رونالد تامن در کتاب انتقال قدرت؛ استراتژی‌های قرن ۲۱ به این موضوع اشاره دارند که نقش‌یابی ایالات متحده در برخورد با ایران از این جهت اهمیت دارد که محدودیت‌های بیشتری در برخورد با ایران اعمال کرده است. این محدودیت‌ها، چالش‌های امنیتی فزاینده‌ای را برای آمریکا به وجود آورده به گونه‌ای که در دوران انتخابات ریاست جمهوری منجر به افزایش سیاست‌های انتقادی گروه‌های مخالف نسبت به الگوی رفتاری دونالد ترامپ گردیده است. فعال‌سازی ترکیه در فضای منطقه‌ای غرب آسیا یکی دیگر از سازوکارهای کنش تهاجمی دونالد ترامپ در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. ترامپ از سازوکارهای گسترش ناتو به حوزه ژئوپلیتیکی ایران بهره گرفته و این امر ستیزش‌های منطقه‌ای را تشدید می‌کند.

سازماندهی نهادهایی همانند ناتوی منطقه‌ای به مفهوم بازتولید تعارض علیه برخی دیگر از بازیگران منطقه‌ای همانند ایران بوده است. چنین الگویی مبتنی بر نشانه‌هایی از تعارض و رقابت ژئوپلیتیکی و هویتی بوده است. هدف اصلی ایالات متحده در حلقه اول کنش تاکتیکی علیه ایران بر اساس ضرورت‌های امنیت‌سازی نیابتی تعریف می‌شود. ناتوی منطقه‌ای از سال ۲۰۰۷ و در چارچوب اجلاس پیمان آتلانتیک شمالی در استانبول سازماندهی شد تا عرصه‌های امنیت بین‌الملل را به حوزه امنیت منطقه‌ای پیوند دهد.

کنترل‌های ایالات متحده بر صادرات یا صادرات مجدد کالا، فناوری و خدمات به ایران که بر اساس بخش‌های ۲۰۴، ۵۶۰، ۲۰۵ و ۵۶۰ مقررات تحریم و مبادلات ایرانیان و همچنین قسمت‌های ۷۷۴-۷۳۰ مقررات کنترل صادرات^۱ و قسمت‌های ۱۳۰-۱۲۰ مقررات قاچاق بین‌المللی تسلیحات^۲ وضع شده، کماکان پابرجا است. پیرو این اختیارات و به‌جز موارد استثنا از این مقررات یا اجازه داده شده بر اساس مقررات مرتبط، صادرات یا صادرات مجدد توسط افراد آمریکایی یا از ایالات متحده به ایران یا به دولت ایران، همچنین صادرات مجدد اقلام شامل بیش از ۱۰ درصد محتوای آمریکایی توسط افراد غیرآمریکایی به صورت آگاهانه یا در صورت وجود دلیلی مبنی بر اینکه صادرات مجدد

1. Export Administration Regulations

2. International Traffic In Arms Regulations

به طور خاص برای ایران یا دولت ایران صورت می‌گیرد، به‌طور کلی مستلزم دریافت مجوز است (تامن، ۲۰۲۰: ۱۴۸).

۵- رویکرد نئولیبرال المن درباره افول آمریکا

کالین المن در مقاله «واقع‌گرایی^۱» که در مجموعه مقالات ویراستاری شده از سوی پل ویلیامز در ایران نیز منتشر گردیده، به این موضوع اشاره دارد که بسیاری از سیاست‌های آمریکا در محیط منطقه‌ای مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی بوده و این امر با واقعیت‌های موازنه قدرت مغایرت دارد. بر اساس چنین نگرشی، یک‌جانبه‌گرایی سیاست خارجی آمریکا در شرایطی افزایش می‌یابد که نشانه‌هایی از «دیگری‌سازی» ظهور یابد. شکل‌گیری هرگونه دیگری در حوزه‌های منطقه‌ای می‌تواند ماهیت ایدئولوژیک، هویتی و مذهبی داشته باشد. هر یک از مؤلفه‌های یاد شده با نشانه‌های موازنه قدرت پیوند یافته و زمینه شکل‌گیری ائتلاف بازیگران را به وجود می‌آورد. هر ائتلافی می‌بایست بر اساس الگوی مقابله با دیگری تنظیم و سازماندهی شود. از آنجایی که محیط امنیتی جنوب غربی آسیا، غرب آسیای عربی و محور مقاومت ماهیت هویتی دارد، طبیعی است که در هر دوران تاریخی زمینه برای «ظهور دیگری بحران‌ساز» به وجود می‌آید.

در نگرش نئولیبرال‌های روابط بین‌الملل، محدودیت‌های واردات نسبت به محدودیت‌های صادرات اثربخشی بیشتری دارند. بر اساس چنین نگرشی هرگونه سازوکار مربوط به تحریم واردات و صادرات باعث می‌شود که کشور مورد تحریم نتواند مایحتاج و نیازهای اقتصادی خود را تأمین کند. محدودسازی ایران را می‌توان در قالب استراتژی کلان آمریکا مورد توجه قرار داد. آمریکایی‌ها از توانایی‌های لازم برای محدودسازی قابلیت استراتژیک ایران برخوردارند (المن، ۱۳۹۰: ۶۳).

مبانی نظری بر روش پژوهش

در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، شکل جدیدی از سیاست امنیتی آمریکا در آسیای جنوب غربی شکل گرفته است. محورهای اصلی سیاست دونالد ترامپ را می‌توان بر اساس نظامی‌گری، اقدامات تاکتیکی و گسترش بحران‌های منطقه‌ای مشاهده کرد. در این دوران همچنین زمینه برای اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی آمریکا علیه ایران افزایش یافته است. در چنین شرایطی، آمریکا از فضای موازنه‌گرایی خارج شد و در فضای کنش تهاجمی قرار گرفت.

۱- رهیافت نئولیبرالی در تبیین افول آمریکا

در تنظیم این مقاله از رهیافت نئولیبرالی استفاده شده است. رهیافت نئولیبرالی موضوع مربوط به چالش‌های آمریکا را بر اساس شکل‌بندی‌های هویتی و اقتصادی تبیین می‌کند. لازم به توضیح است که در برابر چنین رویکردی، زمینه برای شکل‌گیری رهیافت‌های یک‌جانبه‌گرا و ساختاری به وجود می‌آید. آندره لینکلتر^۱، نظریه‌پرداز نئولیبرال آمریکایی، است که نظریات خود را عموماً نشریه رویدادهای بین‌المللی^۲ منعکس می‌سازد. لینکلتر در مقاله «مشکلات سیاست جهانی و پیامدهای نظام اجتماعی» به این مسئله اشاره دارد که ایالات متحده موقعیت افول‌یابنده‌ای داشته است.

بخش دیگری از نظریه پردازان نئولیبرال همانند آندره لینکلتر دارای چنین رویکردی هستند. در سال‌های بعد از جنگ سرد نظامی‌گری آمریکا به گونه قابل توجهی افزایش یافته است. در سال‌های جنگ سرد نشانه‌هایی از موازنه قدرت بین بازیگران وجود داشت. والتز به این موضوع اشاره دارد که موازنه عامل اصلی ایجاد تعادل بین کشورهایی می‌شود که دارای اهداف تهاجمی هستند. بنابراین پایان جنگ سرد در مرحله اول منجر به افزایش سیاست تهاجمی آمریکا شد. در مرحله دوم سیاست تهاجمی، هزینه‌های راهبردی آمریکا را افزایش داد و در مرحله سوم آمریکا در حوزه‌های منطقه‌ای با چالش‌های نوظهور و جدیدی روبه‌رو گردید که هزینه‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده را تشدید می‌کند (لینکلتر، ۲۰۰۲: ۱۸).

مایک پمپئو وزیر امور خارجه آمریکا در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۹، مقاله‌ای را در روزنامه نیویورک تایمز با عنوان «استراتژی جدید آمریکا در برخورد با ایران؛ تنظیم دستور کار جدید» منتشر نمود که نگرش مقابله‌جویانه با ایران و عبور از رویکردهای نئولیبرالی را منعکس می‌سازد. پمپئو درصدد برآمد تا شکل جدیدی از موقعیت ژئوپلیتیکی را برای ایران تنظیم نموده و بر اساس آن زمینه محدودسازی قدرت ایران را در محیط منطقه‌ای بر اساس تحریم‌های فزاینده و یک‌جانبه تعمیم‌گر به وجود آورد.

رهیافت نئولیبرالی روابط بین‌الملل به این موضوع اشاره دارد که نظامی‌گری و عدم توجه به سود مشترک در روابط کشورها، زمینه لازم برای چالش‌های امنیتی آمریکا را به وجود می‌آورد. بسیاری از کارگزاران سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد توجه چندانی نسبت به

1 Linklater

2. International Affairs

چندجانبه‌گرایی نداشته و به این دلیل زمینه برای چالش‌های بیشتر در فضای امنیتی و ساختاری آمریکا را فراهم آورده است.

چنین رویکردی را می‌توان در ادبیات ترامپ و پمپئو مشاهده نمود. تمام تلاش مایک پمپئو، بهره‌گیری از سازوکارهای قدرت برای ائتلاف‌سازی علیه ایران و محدودسازی قدرت ایران در محیط منطقه‌ای بوده است. بحران‌های منطقه‌ای آسیای جنوب غربی منجر به شکل‌گیری چالش‌های امنیتی فراگیر و پایان‌ناپذیر گردیده است. یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری چنین فرآیندی را می‌توان سیالیت ساختاری نظام بین‌الملل دانست. هرگاه ساختار نظام بین‌الملل در وضعیت سیالیت قرار گیرد، در آن شرایط زمینه برای شکل‌گیری بحران‌های منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (پمپئو، ۲۰۱۹: ۳).

۲- رهیافت هویتی در تبیین افول آمریکا

رهیافت‌های هویتی را می‌توان در زمره آن دسته از مبانی نظری دانست که تأثیر خود را بر افول آمریکا به‌جا گذاشته است. موازنه قدرت، موازنه تهدید و موازنه گفت‌وگویی را می‌توان به‌عنوان سه متغیر بنیادین هویت‌گرایی در سال‌های بعد از جنگ سرد دانست. تغییر در موازنه قدرت منجر به بازتولید دیگری بحران‌ساز خواهد شد. علت اصلی چنین تغییرات زود هنگامی را در جنوب غرب آسیا می‌توان ناشی از تضادهای تاریخی طولانی و همچنین مداخله قدرت‌های بزرگ در معادله قدرت و امنیت منطقه‌ای دانست. جنگ‌های هویتی، چالش‌های امنیتی فزاینده‌ای برای سیاست منطقه‌ای آمریکا به‌جا گذاشته که این امر منجر به افزایش هزینه‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده خواهد شد.

نشانه‌های کنش هویتی از سال ۱۹۹۱ به‌گونه تدریجی شکل گرفت. هویت می‌توانست زیرساخت‌های معادله قدرت در حوزه‌های مختلف جغرافیایی را تبیین نماید. تغییرات هویتی بر اساس معادله و موازنه قدرت بازتولید شد. محور مقاومت در غرب آسیا و خاورمیانه عربی بیش از هر منطقه جغرافیایی دیگری از قابلیت لازم برای اثرگذاری در فضای منطقه‌ای برخوردار بوده است. هرگاه هویت مقاومت شکل گیرد، زمینه برای ظهور گفت‌وگوهای متعارض و هویت‌های رقیب به وجود می‌آید.

جنگ‌های هویتی می‌تواند تأثیر خود را بر بحران‌های منطقه‌ای به‌جا گذارد. جنگ‌های هویتی در دوران باراک اوباما بر اساس جنگ‌های نیابتی شکل گرفته بود. دونالد ترامپ از الگوها و سازوکارهای کنش تهاجمی برای مقابله با تهدیدات احتمالی فراروی آمریکا بهره می‌گیرد. علت اصلی چنین منازعاتی را می‌توان انبساط فضای ژئوپلیتیکی در غرب آسیا دانست. هرگاه جامعه، خانواده، نظام

سیاسی یا اندیشه راهبردی در فضای انبساط قرار گیرد، زمینه برای ظهور جایگزین جدید اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

ظهور هویت‌های متعارض در ژئوپلیتیک محور مقاومت، تابعی از هویت‌یابی گروه‌های رقیب و حاشیه‌ای بوده است. جیمز روزنا به این موضوع اشاره دارد که بی‌ثباتی ساختاری و تحول تکنولوژیک به‌عنوان دو عامل مؤثر در شکل‌گیری و بازتولید هویت‌های متعارض محسوب می‌شود. حمله نظامی آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳، زمینه شکل‌گیری «خلأ ژئوپلیتیکی» در غرب آسیا را به وجود آورد. هرگاه در حوزه‌های ژئوپلیتیکی خلأ ایجاد شود، زمینه برای ظهور بی‌ثباتی و بحران اجتناب‌ناپذیر خواهد شد.

۳- رهیافت‌های موازنه قوا و افول آمریکا

متیر موضوع مربوط به افول آمریکا را بر اساس رهیافت موازنه قوا تبیین کرده است. در سال‌های بعد از جنگ سرد، اگرچه هویت‌های انسجام‌یافته‌ای شکل گرفته، اما در بین گروه‌های هویتی جایگزین‌های مختلفی ظهور پیدا کرده است. تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای تأثیر خود را بر معادله هویت، قدرت و ائتلاف‌های جدید به‌جا می‌گذارد. هر گروه هویتی از قابلیت لازم برای پیوستن و همکاری با گروه‌های رقیب برخوردار شده است. چگونگی شکل‌گیری داعش و تعارض آن با گروه‌های ایران‌محور در محیط منطقه‌ای، شکل جدیدی از موازنه و گفتمان راهبردی را به وجود آورده است (متیر، ۲۰۱۸: ۱۷).

فرید زکریا در مطالعات خود نیز از رهیافت موازنه قدرت در تبیین چرایی افول آمریکا بهره گرفته است. وی به این موضوع اشاره دارد که حمله نظامی آمریکا به عراق منجر به تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای شد. حمله نظامی آمریکا به عراق تغییراتی را در ژئوپلیتیک منطقه‌ای به وجود آورد. علت اصلی مخالفت کشورهای اروپایی، روسیه و چین با حمله نظامی آمریکا به عراق را می‌توان تغییر در توازن قدرت منطقه‌ای دانست. بحران‌های امنیتی که از سوی نیروهای آشوب‌ساز شکل می‌گیرد، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر موازنه قدرت منطقه‌ای را تغییر خواهد داد (زکریا، ۱۳۹۸: ۱۸۵).

هزینه‌های ژئوپلیتیکی می‌تواند زمینه شکل‌گیری بحران‌های پرهزینه برای سیاست امنیتی و راهبردی آمریکا را به وجود آورد. نظریه پردازان امنیت منطقه‌ای آسیای جنوبی به این موضوع اشاره دارند که بحران غرب آسیا انعکاس درهم‌تنیدگی‌های ژئوپلیتیکی، هویتی و راهبردی است. هرگاه درهم‌تنیدگی هویتی و ژئوپلیتیکی گسترده باشد، زمینه برای ظهور تغییرات جدید به وجود می‌آید.

مداخله و درگیری‌های پایان‌ناپذیر آمریکا در بحران‌های امنیتی بخش اجتناب‌ناپذیر سیاست منطقه‌ای ایالات متحده خواهد بود (زکریا، ۱۳۹۱: ۲۵۶).

۴- رهیافت موازنه تهدید در افول آمریکا

نظریه پردازان نئورئالیست تدافعی همانند استفان والت، رویکرد موازنه تهدید را درباره افول آمریکا مورد توجه قرار داده‌اند. موازنه تهدید می‌تواند هزینه‌های راهبردی کشورها در محیط منطقه‌ای را افزایش دهد. سیاست منطقه‌ای آمریکا بر اساس نشانه‌هایی از موازنه تهدید شکل گرفته و این امر ماهیت هزینه‌بر و پرمخاطره دارد. جنگ‌های هویتی، چالش‌های امنیتی و هزینه‌های راهبردی آمریکا را افزایش می‌دهد. بخش قابل توجهی از سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا برای تحقق اهدافی همانند دموکراسی لیبرال بوده است. هرگاه موازنه قدرت بین بازیگران تغییر پیدا کند، زمینه برای ظهور «دیگری» به وجود می‌آید. موازنه تهدید واکنشی نسبت به ظهور بازیگران موازنه‌گرا در محیطی است که آمریکا برای هژمونی ساخته است (والت، ۲۰۰۰: ۱۷).

«دیگری» از درون کل در حال تجزیه جدا شده و زمینه نقش‌یابی جدیدی برای خود و نیروهای اجتماعی را به وجود می‌آورد. واقعیت‌های ژئوپلیتیکی منطقه بیانگر آن است که گروه‌های سیاسی و اجتماعی موجود به لحاظ شرایط طبیعی، فرهنگ، تفاوت‌های اجتماعی، سیاست و مذهب از مناطق همجوار خود متمایز می‌شوند. اختلافات عمیق مذهبی و نژادی منطقه را درگیر بحران‌هایی می‌کند که ائتلاف‌های تاکتیکی با رویکرد هویتی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. مرزهای جغرافیایی و ژئوپلیتیکی را می‌توان در زمره عواملی دانست که خصومت‌های منطقه‌ای و ائتلاف‌های تاکتیکی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

ایران و عربستان از موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای در بین کشورهای حوزه خلیج فارس و غرب آسیا برخوردارند. هر یک از دو کشور یادشده بخش قابل توجهی از منابع اقتصاد سرمایه‌داری را در اختیار و کنترل خود دارند. کشورهایی که اقتصاد سیاسی نفتی را به‌عنوان پشتوانه امور راهبردی خود قرار داده‌اند. به همین دلیل است که آنان را می‌توان در زمره دولت‌های نفتی تقسیم‌بندی نمود. دولت‌های نفتی از این ویژگی برخوردارند که بخش قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی آنان از طریق فروش منابع طبیعی و کسب دلارهای نفتی تأمین می‌شود.

بخش قابل توجهی از کشورهای حوزه خلیج فارس، ساختار سیاسی و نظامی خود را بر اساس درآمد‌های نفتی قرار داده‌اند. چنین کشورهایی عموماً تحت تأثیر اقتصاد نفتی قرار داشته و در فرآیند

پترو پالیتیک بخشی از درآمد اقتصادی خود را صرف هزینه‌های نظامی می‌کنند. جودت بهجت به این موضوع اشاره دارد که ساختار اقتصادی، سیاسی، امنیتی و راهبردی این کشورها تحت تأثیر درآمدهای نفتی قرار دارد. الگوی جنگ نیابتی چنین کشورهایی عموماً تحت تأثیر درآمدهای نفتی قرار دارد (بهجت، ۲۰۰۵: ۲۳).

۵- رهیافت ژئوپلیتیکی افول آمریکا

رهیافت ژئوپلیتیکی افول آمریکا مبتنی بر نظریه «کمر بند شکننده» است. نظریه کمر بند شکننده به این موضوع اشاره دارد که بحران‌های منطقه‌ای عامل اصلی چالش اصلی در برابر آمریکا خواهند بود. هرگونه بحران منطقه‌ای چالش‌های امنیتی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ را افزایش می‌دهد. جنگ‌های منطقه‌ای آمریکا در غرب آسیا از سال ۱۹۹۱ به گونه تدریجی افزایش یافته و این امر به‌عنوان نیروی بحران‌ساز منطقه‌ای محسوب می‌شود. در منطقه هلال بی‌ثباتی، بحران سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان موضوعی دائمی و اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود. ائتلاف‌های تاکتیکی برای مقابله با تهدیدات هویتی و ژئوپلیتیکی معنا پیدا می‌کند. کنش بازیگران در منطقه هلال بی‌ثباتی، ماهیت راهبردی دارد (دالدر، ۲۰۱۸: ۳۵).

کوهن نظریه کمر بند شکننده غرب آسیا را با این هدف به کار گرفت که هشدار برای سیاست‌های تهاجمی و الگوی کنش مداخله‌گرایانه آمریکا در محیط منطقه‌ای باشد. تجربه تاریخی نشان داده که افول قدرت‌های بزرگ همانند امپراتوری عثمانی، روسیه و انگلیس تابعی از نقش‌یابی آنان در بحران‌های منطقه‌ای بوده است. کوهن به این موضوع اشاره دارد که منطقه هلال بی‌ثباتی ژئواستراتژیک از دو منطقه ژئوپلیتیکی تشکیل می‌شود. آسیای جنوبی که از این سه حوزه راهبردی جدا و مستقل است و نوار شکننده غرب آسیا که بخش عمده‌ای از شکنندگی آن به دلیل اقدامات مداخله‌گرایانه قدرت‌های بزرگ، دولت‌های شکننده و جنگ‌های نیابتی است (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۰۷).

۶- نظریه جبهه مقاومت در افول آمریکا

جبهه مقاومت دارای ابعاد گسترده و تکامل‌یافته است. نشانه‌های جبهه مقاومت را می‌توان در تحرک گروه‌های راهبردی آسیا، غرب آسیای عربی تا شرق مدیترانه جستجو نمود. در شرایط ظهور بحران‌های هویتی، هریک از بازیگران منطقه‌ای به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیری تلاش خواهد داشت تا «دیگری» امنیتی و راهبردی را بازتولید کند. هر بازیگری می‌تواند در شرایط بحران شکل خاصی از

معادله قدرت و تهدید را باز تولید کند. در سال‌های بعد از اشغال نظامی عراق و افغانستان، شاهد نشانه‌هایی از بحران در محیط منطقه‌ای بوده‌ایم. هریک از بحران‌های منطقه‌ای زیرساخت‌های مربوط به گسترش جبهه مقاومت را به وجود آورد (دیویتاک، ۱۳۹۱: ۹۱).

یکی از شاخص‌های اصلی بحرانی شدن حوزه قدرت و سیاست امنیتی آمریکا را می‌توان در الگوی کنش منطقه‌ای ایالات متحده دانست. محیط منطقه‌ای آسیای جنوب غربی به شکل تدریجی با بحران امنیتی روبه‌رو شده و این امر زیرساخت‌های مربوط به نقش‌یابی بازیگران جبهه مقاومت را به وجود آورده است. جبهه مقاومت در اندیشه سیاسی ترامپ و ایالات متحده نمادی از دیگری بحران-ساز محسوب می‌شود. دیگری بحران‌ساز تابعی از معادله هویت و مقاومت خواهد بود.

همکاری‌های ایران با گروه‌های اهل تسنن پشتون در افغانستان و گروه‌های اهل تسنن اخوانی در نوار غزه را می‌توان انعکاس نشانه‌هایی از موازنه تهدید دانست. «دیگری» ایران و برخی از نیروهای هویتی جبهه مقاومت را اسرائیل و کشورهای محافظه‌کار جهان عرب تشکیل می‌دهد. کشورهای جهان عرب، اسرائیل و ایالات متحده از الگوی موازنه تهدید در مقابله با ایران استفاده کرده‌اند. تمامی بازیگران یاد شده به این موضوع اشاره داشتند که ایران به‌عنوان تهدید امنیتی قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای بوده و برای کنترل ایران لازم است تا از سازوکارهای همکاری منطقه‌ای استفاده شود.

هرگونه جنگ نیابتی پاسخی به ضرورت‌های مربوط به موازنه قدرت و موازنه تهدید خواهد بود. جنگ‌های نیابتی در سال‌های دهه ۱۹۷۰ به گونه تدریجی شکل گرفته و تأثیر خود را بر افزایش مداخله قدرت‌های بزرگ در بحران‌های منطقه‌ای به وجود آورده است. جنگ‌های نیابتی به همان گونه‌ای که برای برخی از واحدهای سیاسی امنیت ایجاد می‌کند، برای ایالات متحده نشانه‌هایی از چالش معطوف به افول را به وجود می‌آورد. چالش‌های معطوف به افول در دوران بحران‌های گسترش‌یابنده و جنگ‌های فرسایشی شکل می‌گیرد.

چالش امنیتی آمریکا در فضای متناقضی است که از یک‌سو نیازمند گسترش مداخله‌گرایی بوده و از سوی دیگر، چنین مداخلاتی منجر به افزایش هزینه‌های راهبردی آمریکا می‌شود. ظهور وضعیت مبتنی بر موازنه تهدید بین بازیگران رقیب هویتی و ائتلاف‌های منطقه‌ای ایجاد می‌شود. هرگاه موازنه تهدید به وجود آید، نشانه‌هایی از گفتمان‌های متعارض نیز شکل می‌گیرد. بنابراین هرگونه مداخله نظامی آمریکا و ظهور جنگ‌های نیابتی چالش معطوف به افول را فراهم می‌سازد (دش، ۱۹۹۶: ۲۴۸).

جنگ‌های نیابتی نیازمند ائتلاف‌های جدید خواهد بود. ائتلاف‌های جدید بر اساس سازماندهی جنگ نیابتی یا مقابله مؤثر با بازیگران جنگ‌های نیابتی غرب آسیا و آسیای جنوب غربی شکل می‌گیرد. هرگاه کشورهای منطقه‌ای در فضای ابهام راهبردی قرار گیرند یا شکل‌بندی موازنه قدرت آنان تغییر پیدا کند، زمینه برای ائتلاف‌سازی حاصل می‌شود. اقدام نظامی آمریکا علیه عراق را می‌توان اولین گام برای گسترش بحران امنیتی در منطقه دانست (لیند، ۱۹۹۶: ۱۱).

ایران در دوران بعد از اشغال عراق توسط آمریکا و بحران‌های ناشی از بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی عراق در صدد برآمد تا خلأ قدرت منطقه‌ای را ترمیم نماید. اقدام ایران با واکنش کشورهای منطقه‌ای و گروه‌های هویتی متعارض روبرو شد. برخی از ائتلاف‌ها در محیط بحرانی غرب آسیا ماهیت تاکتیکی، ناپایدار و تغییریابنده دارد. نقش‌یابی ترکیه در کنش تعاملی با گروه‌های داعش، جبهه النصره و کشورهای همانند ایران و روسیه، ماهیت ائتلافی و ناپایدار داشته است.

۷- تبیین و تهدید داده‌های افول آمریکا

آسیب‌پذیری‌های امنیتی آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد به گونه مشهودی افزایش پیدا کرده است. اگرچه در این دوران نشانه‌های محدودی از چالش‌های ناشی از بازیگران فرادست و قدرت‌های بزرگ سیاست جهانی در برابر آمریکا ظهور یافته، اما می‌توان این موضوع را مورد ملاحظه قرار داد که شکل جدیدی از چالش‌های امنیتی را باید در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی ملاحظه نمود. چالش‌های جدید ماهیت کم‌شدت داشته و با سازوکارهای دوران جنگ سرد که مبتنی بر بازدارندگی راهبردی، انتقام گسترده و راهبرد نابودی حتمی متقابل بوده است، تفاوت‌های بنیادین دارد (تامن، ۲۰۰۰: ۶۳).

افول قدرت‌های بزرگ در دوران‌های تاریخی گذشته مربوط به شرایطی بوده که نظام بین‌الملل با نشانه‌هایی از آشوب و بی‌ثباتی روبه‌رو بوده است. تمامی نظریه‌پردازان راهبردی به این موضوع اشاره دارند که نظم آینده با نشانه‌هایی از بحران، ابهام و ستیزش همراه است. برژینسکی ایده «جهانی در آشفتگی دائم»^۱ را مطرح ساخت. لوکاج به این موضوع اشاره دارد که چالش‌های جدیدی برای حاکمیت کشورها به وجود می‌آید. بحران‌های آشوب‌زده زمینه ظهور ناسیونالیسم را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در انگاره لوکاج، نظم‌های منطقه‌ای بر اساس نشانه‌هایی از «ملی‌گرایی ناسازگار»^۲ شکل خواهد گرفت (لوکاج، ۱۹۹۳: ۱۵).

1. A world in perpetual Turmoil
2. Intransigent Nationalism

۷-۱- تحلیل نظریه آشوب‌زدگی در افول آمریکا

تفاوت محور اصلی الگوی کنش بازیگران محیط بحرانی و ائتلاف‌ها در حوزه سیاست آشوب‌زده خواهد بود. مایکل دش در مطالعات خود به رابطه جنگ با دولت قوی و صلح با دولت ضعیف اشاره دارد. محور اصلی مطالعات دش را الگوی مدیریت بحران در دوران جنگ، ثبات سیاسی و بحران‌های منطقه‌ای تشکیل می‌دهند. دش به این موضوع اشاره دارد که اگر تغییر در موازنه قدرت گسترده و فراگیر باشد، در آن شرایط زمینه برای شکل‌گیری منازعات منطقه‌ای به وجود می‌آید؛ بنابراین ژئوپلیتیسین‌ها نیز همانند نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بر ضرورت توازن قدرت برای تداوم تعادل و ثبات منطقه‌ای تأکید دارند (دش، ۱۹۹۶: ۲۴۷).

یکی از هولناک‌ترین چالش‌های راهبردی آمریکا از سوی گروه‌های تروریستی اعمال می‌شود. بخش قابل توجهی از گروه‌های تروریستی در سال‌های گذشته در زمره متحدین جنگ نیابتی آمریکا بوده‌اند. به موجب قطعنامه شماره ۱۵۴۰ شورای امنیت ملل متحد به تاریخ بیست‌وهشت آوریل ۲۰۰۴، بازیگر غیردولتی چنین تعریف می‌شود: «فرد یا واحدی که در انجام فعالیت‌هایی که در گستره این قطعنامه قرار می‌گیرد تحت اقتدار قانونی هیچ دولتی قرار نداشته باشد.

تروریسم و قابلیت‌های تخریبی ناشی از کنش گروه‌های تروریستی را باید در زمره عوامل و نیروهای دانست که نشانه‌های جدید آسیب‌پذیری ایالات متحده را منعکس می‌سازد. از جمله این گونه آسیب‌پذیری‌ها می‌توان به ظهور تروریسم، نقش نیروهای مقابله‌گرا در قالب بازیگران کمر بند انتقالی، چالش‌های مربوط به امنیت انسانی، نقش مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده امنیت انسانی و چالش‌های نامتقارن در آسیب‌پذیری امنیتی آمریکا اشاره داشت. هریک از مؤلفه‌های یاد شده را باید به‌عنوان یکی از نشانه‌ها و سازوکارهایی دانست که زمینه‌های اولیه برای چالشگری در برابر آمریکا را ایجاد می‌نماید (آرنت، ۱۳۷۹: ۲۴۵).

اگرچه ایالات متحده تلاش دارد تا مجموعه‌های مربوط به حزب الله لبنان و حماس را در زمره نیروهای برهم‌زننده وضع موجود معرفی نماید، اما تحقق چنین اهدافی به دلیل الگوی کنش نیروهای هویتی مقاومت‌گرا در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نخواهد بود. فراتر از شبکه تروریستی القاعده، گروه‌هایی افراطی وجود دارند که کاملاً زیرمجموعه گروه‌های تروریستی به شمار نمی‌روند. این گروه‌ها به‌خودی‌خود از خشونت چشم‌پوشی نمی‌کنند، بلکه در روند افراط‌گرایی مشارکت دارند (پارگتر، ۲۰۰۶: ۲۹).

گروه‌هایی مانند حزب التحریر و تبلیغ جماعت که اغلب از آن‌ها به‌عنوان گروه‌های کمر بند انتقالی یا «دروازه» یاد می‌شود، در این دسته قرار می‌گیرند. همان‌طور که وزارت خارجه تشریح می‌کند، افراد از طریق این گروه‌ها می‌توانند به تدریج به هوادار، حامی و قطعاً اعضای شبکه‌های تروریستی تبدیل شوند. حزب التحریر، گروه اسلام‌گرای بین‌المللی است که فلسفه وجودی آن تبلیغ شیوه اسلامی زندگی از طریق تأسیس خلافت است.

گروه‌های سیاسی و ایدئولوژیک همانند حزب التحریر به دنبال دستیابی به اهداف جاه‌طلبانه خود از طریق سرنگونی رژیم‌های عربی و غیرعربی غرب آسیا می‌باشند. این گونه گروه‌های سیاسی از طریق انجام سازوکارهایی همانند کودتای نظامی، یکپارچه‌سازی کشورهای مختلف زیر چتر خلافت و حاکمیت واحد و سپس گسترش جنگ به سراسر غرب آسیا تلاش می‌نمایند تا بحران‌های جدیدی را ایجاد کنند. اگرچه برخی از این بحران‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران نیز سازماندهی شده، اما وجود و تداوم فعالیت چنین گروه‌هایی را باید بخشی از چالش امنیتی در برابر اهداف راهبردی آمریکا در سیاست جهانی دانست (کاپلان، ۲۰۰۰: ۴۸).

۷-۲- تحلیل رویکرد شکاف‌های سیاسی غرب آسیا در افول آمریکا

«ناهمگونی‌های سیاسی در بین کشورهای منطقه و منازعات درون منطقه‌ای برای اهداف و منافع آمریکا مخاطره‌آفرین است. اسرائیل به‌عنوان متحد استراتژیک آمریکا و حافظ منافع غرب در غرب آسیا در معرض تهدید جدی ناشی از مقاومت اسلامی به‌ویژه از سوی انقلاب اسلامی ایران و نیز در پی اقدامات سرکوبگرانه و کشتار وسیع فلسطینیان است که این مهم، حمایت و حضور جدی آمریکا را در منطقه طلب می‌کند. تعارض کشورهای اسلامی منطقه با اسرائیل، وجود گروه‌های بنیادگرا و از همه مهم‌تر مقاومت برخی از کشورهای منطقه در برابر سلطه‌طلبی آمریکا با محوریت ایران از جمله مهم‌ترین بحران‌های سیاسی غرب آسیا را تشکیل می‌دهند که حامل تهدیداتی برای منافع آمریکا است»

۷-۳- تحلیل افزایش هزینه‌های منطقه‌ای در افول آمریکا

امنیت اقتصادی آمریکا در دهه اول قرن بیست و یکم، تابعی از هزینه‌های پایان‌ناپذیر دفاعی، مالی گروه‌هایی محسوب می‌شود که کنترل اقتصاد جهانی را در دستور کار قرار داده‌اند. در اوایل دهه ۱۹۸۰ با تغییراتی که در صحنه سیاسی داخلی کشورهای صنعتی پیشرو ایجاد شد، اصل لیبرالی هدایت بازارها توسط دولت که در دوره پس از جنگ جهانی دوم حاکم بود، در برابر خیزش سیاست اقتصادی

نولیبرالی میدان را خالی کرد. این اتفاق خبر از تغییری بنیادی در سیاست توسعه از جمله سیاست‌های تحت راهبری دولت به سیاست‌های بازارنگر می‌داد جدی ماندن مشکل بدهی‌ها به‌ویژه برای بدهکارترین کشورهایی که بدهی‌هایشان از ۳۸ درصد صادرات خارجی‌شان در دوره ۱۹۸۴-۱۹۸۰ به ۱۰۳ درصد آن در سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۵ افزایش یافت. آزادسازی تجارت، کشورهای درحال توسعه‌ای (فقیرترین کشورها) که به صادرات کالاهای اولیه متکی بودند، سهم خودشان را از بازار به شدت و به طور مستمر از دست دادند، آن‌ها درهای خود را به روی تجارت بازتر کردند، ولی عایدی کمتری نصیبشان شد. در کشورهای با درآمد سرانه پایین، منافع حاصل از گشایش تجاری نصیب ثروتمندان شد نه تهیدستان.

توماس فریدمن، در کتاب جهان مسطح است: تاریخ فشرده قرن ۲۱، امواج جوانان هندی را که عازم شیفت کاری شبانه خود در شرکت اینفوسیس در بنگلور هستند، این‌گونه توصیف می‌کند: «خدای من! تعداد آن‌ها خیلی زیاد است. ظاهراً خیلی جدی و مشتاق کارند و همچون امواج خروشان حرکت می‌کنند. چطور ممکن است سود دختران من و میلیون‌ها جوان آمریکایی دیگر در این باشد که این هندی‌ها همان کاری را که آن‌ها خود می‌توانند انجام دهند، به بهای چند برابر ارزان‌تر برایشان انجام دهند؟!» (فریدمن، ۱۳۸۶: ۳۲).

بحث درباره حیف‌ومیل و بی‌کفایتی در اطراف پنتاگون و تولیدکنندگان جنگ‌افزار برای این تشکیلات در بیشتر موارد منحصراً حول زیان‌های اقتصادی و مالی موضوع متمرکز می‌شود. شک نیست که این نکته اهمیت دارد، اما بدین ترتیب از توجه به پیامدهای شوم‌تر مصنوعات بی‌کیفیت صنایع جنگ‌افزارسازی همانند مرگ و نابودی مردم بی‌گناه در کشورهایی که انگ دشمن بر آن‌ها زده شده است، غفلت می‌شود. جولیات بورگر^۱ و دیوید تئاتر^۲ در روزنامه گاردین لندن به تاریخ ۲۲ مه سال ۲۰۰۳ در گزارشی درباره حیف‌ومیل و بی‌کفایتی متداول در صنایع تولید جنگ‌افزار نوشتند:

«مشکلات فنی و بالا زدن شدید هزینه، هواپیمای F22 را که به‌وسیله لاکهید مارتین و بوئینگ ساخته شده است رها نمی‌کند. در حال حاضر بهای هر فروند از این هواپیماها ۲۵۷ میلیون دلار تعیین شده که ۵۰ میلیون دلار بیشتر از برآورد همین چند سال پیش است.» «وی - ۲۲ آسپری^۳ متعلق به تفنگ‌داران دریایی نیز که یک هواپیمای موتور خم آزمایشی است و بوئینگ آن را می‌سازد، به‌رغم

1. Julian Borger
2. David Teater
3. V 22 Osprey

موارد سقوط مرگ‌بار و تأخیرهای فراوانی که تکمیل پروژه مربوطه را ده سال از برنامه زمان‌بندی شده عقب انداخته، هنوز یک میلیارد دلار دیگر لازم خواهد داشت.»

۷-۴- تحلیل نظریه جهان پرهرج و مرج در افول آمریکا

این تصویر از جهان پرهرج و مرج در دو کتاب به شکلی قانع‌کننده مطرح شد و در عناوین این کتاب‌ها رخ نمود. *خارج از کنترل*، نوشته‌ی زیگیو برژینسکی و *آشوب آباد* اثر دانیل پاتریک موین‌هاین در زمره کتاب‌های هشداردهنده‌ای هستند که معادله‌ی قدرت و امنیت اجتماعی را بازتعریف می‌کنند. در کتاب‌های یاد شده، عامل اصلی بی‌تعادلی، فقدان همبستگی و افول تدریجی جامعه آمریکایی معرفی شده است. هرگاه جامعه‌ای در شرایط سردرگمی قرار داشته باشد، طبیعی خواهد بود که با پدیده‌های آشوب‌ساز جدید و روندهایی که به گسست و تضاد منجر می‌شود، روبه‌رو شود (لوکاج، ۱۹۹۳: ۲۴).

دامنه تحول در چین تقریباً غیرقابل تصور است. حجم اقتصاد آن طی سه دهه، در هر شش سال دو برابر شده است. در سال ۱۹۷۸ این کشور تنها دویست دستگاه تهویه مطبوع تولید می‌کرد و در سال ۲۰۰۵ این رقم به چهل و هشت میلیون دستگاه رسید. برای هر کس که در این مقطع از این کشور دیدن کرده، نماها و نمونه‌های تغییر فراوان و بیش‌ازحد تعریف‌کردنی است. چین بزرگ‌ترین تولیدکننده زغال‌سنگ، فولاد و سیمان در جهان است. این کشور بزرگ‌ترین بازار تلفن‌های همراه را در جهان داراست.

کشور چین به لحاظ ساختمان‌سازی و اجرای پروژه‌های جدید اقتصادی از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بسیاری از برنامه‌ریزان اقتصادی چین تلاش دارند تا موضوع اشتغال و توسعه اجتماعی را از طریق اجرای پروژه‌های ساختمانی تحقق بخشند. در سال ۲۰۰۵ در آن بیست و هشت میلیارد فوت مربع فضا زیر ساخت بود که پنج برابر آمریکاست. صادرات آن به آمریکا طی پانزده سال گذشته ۱۶۰۰ درصد افزایش یافته است.

۷-۵- تحلیل مشکلات اجتماعی در افول آمریکا

مشکلات اجتماعی بالا گرفت زیرا استحقاقاتی که بازار تعیین می‌کرد تهیدستان را از دسترسی به خدمات اساسی (مانند مراقبت‌های بهداشتی برای مقابله با وضعیت اضطراری بیماری‌های ایدز در آفریقا) محروم می‌ساخت. کمک‌های رسمی توسعه‌ناامیدکننده بود، زیرا پول‌های بیشتری که انتظارش

می‌رفت جریان نیافت؛ در واقع پس از کاهش معافیت بدهی‌ها کمک به فقیرترین کشورها در فاصله سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۶ دچار افت شد؛ از آن‌پس نیز افزایش کمک‌ها نصیب عراق و افغانستان شد. هرگاه روندهای تغییر در بافت اجتماعی کشوری ایجاد شود؛ طبیعی است که نوع مطالبات آنان نیز تغییر خواهد یافت. در جامعه آمریکا تنوع مشهودی از مطالبات نژادی، هویتی، زبانی و قومیتی ایجاد شده است. موج گسترده مهاجرت هیسپنیک‌ها پس از سال ۱۹۶۵، می‌تواند باعث شود تا آمریکا به لحاظ زبانی (انگلیسی، اسپانیایی) و فرهنگی (آنگلو-هیسپنیک) به کشوری دوشاخه تبدیل شود و این روند می‌تواند سبب تکمیل و یا جانشینی گروه‌های نژادی سیاه-سفید به‌عنوان مهم‌ترین گروه‌ها در جامعه این کشور گردد.

برخی از تحلیلگران بر این اعتقادند که تا اواسط قرن بیست و یکم، سفید پوستان در مقیاس موجود کاهش خواهند یافت. آنان در سال‌های آینده به تعادل جدیدی دست می‌یابند. جمعیت گروه‌های هیسپنیک، مهاجرین اروپای شرقی، مسلمانان و بسیاری دیگر از نیروهای اجتماعی به آمریکا افزایش خواهد یافت. در این شرایط طبیعی است که تعادل دینی نیز دگرگون شود. تغییر در ساختار اجتماعی، معادله دین، هویت و انگیزش‌های رفتاری جامعه آمریکا را تغییر داده و به‌این ترتیب، موضوع هویت آمریکایی را که عامل انسجام جامعه است، به میزان مشهودی کاهش خواهد داد. تضادهای فرهنگی منجر به شکل‌گیری دوگانگی اجتماعی و راهبردی می‌گردد. چنین تضادهایی را باید به‌عنوان زمینه‌ساز گسترش بحران خانوادگی دانست. در روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فقیرترین کشورها مغبون شدند. علت آن را باید در پیامدهای سرمایه‌گذاری اقتصادی موردسنجش قرار داد. ۴۹ عدد از این کشورها در سال ۲۰۰۱ فقط ۲ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای جنوب یا ۵۰ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کل جهان را جلب کردند. جنگ چهار هفته‌ای عراق در بهار سال ۲۰۰۳ نمایش خیره‌کننده‌ای از قدرت سخت آمریکا بود که یک حاکم مستبد را از سلطنت کنار زد، اما این پیروزی، مخاطرات امنیتی و اقتصادی جدیدی را برای آمریکا ایجاد نمود. هزینه‌های نظامی آمریکا همواره مشکلاتی را برای شهروندان این کشور ایجاد می‌کند (Skelton, 2004: 17).

نتیجه‌گیری

اولین فرضیه پژوهش به این موضوع اشاره دارد که قدرت آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد به گونه تدریجی کاهش یافته است. علت اصلی افول مرحله‌ای آمریکا را باید در مداخلات ژئوپلیتیکی

پرهزینه جستجو نمود. بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۷ را می‌توان انعکاس چالش‌های ژئوپلیتیکی و افول مرحله‌ای ایالات متحده دانست. نسبت قدرت آمریکا در حوزه‌های متخلف جغرافیایی به گونه مرحله‌ای کاهش پیدا کرده و به این ترتیب، افول به دلیل شاخص‌های مداخله‌گرایی اجتناب‌ناپذیر است.

دومین فرضیه پژوهش ارتباط مستقیم آمریکا با بحران‌های اجتماعی را منعکس می‌کند. بسیاری از بحران‌های اجتماعی و اقتصادی آمریکا در قالب مفاهیم نئولیبرالی «قدرت نرم» جوزف نای تبیین می‌شود. به طور کلی می‌توان به این موضوع اشاره داشت که بحران‌های اجتماعی و امنیتی غرب آسیا تحت تأثیر سیاست‌های نئولیبرالی آمریکا گسترش یافته و این امر زیرساخت‌های افول مرحله‌ای ایالات متحده را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. نقش مسلط ایالات متحده در سیاست‌های بین‌الملل از برتری فرامرزی‌اش در بیشتر ابعاد قدرت، هم «سخت» و هم «نرم» بوده است.

سومین فرضیه پژوهش ارتباط مستقیم با ظهور دیگران دارد. وزن اقتصادی و قدرت نسبی آمریکا در مقایسه با برخی دیگر از کشورها به‌ویژه چین به میزان قابل توجهی کاهش یافته، به گونه‌ای که گراهام آلیسون نظریه «تله توسیدید و جنگ محتوم» را مورد توجه و تأکید قرار داده است. با توجه به چنین فرآیندی می‌توان تأکید داشت که وزن ایالات متحده در اقتصاد جهانی از دهه ۱۹۶۰ به‌طور ثابتی کاهش یافته است، ولی این وزن از اوایل قرن بیست و یکم با ارتقای جایگاه چین در اقتصاد جهانی به گونه‌ای سریع‌تر دچار افت شده است.

چهارمین فرضیه پژوهش ارتباط مستقیم با بحران مداخله‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در محیط‌های منطقه‌ای دارد. بحران‌های منطقه‌ای یکی از چالش‌های اصلی امنیتی آمریکا بوده و زمینه لازم برای افول آمریکا را فراهم آورده است. بحران افول در ساختار قدرت جهانی آمریکا مربوط به شرایطی است که زمینه برای افزایش مداخله‌گرایی، گسترش یک‌جانبه‌گرایی و جنگ‌های بی‌پایان آمریکا در محیط منطقه‌ای فراهم شده است. هرگونه بحران می‌تواند تأثیر خود را بر معادله سیاست جهانی و منطقه‌ای به‌جا گذارد.

فرضیه پنجم مربوط به ساخت اجتماعی آمریکا است. ظهور دونالد ترامپ به‌عنوان نماد ناسیونالیسم آمریکایی یکی از چالش‌های اجتماعی آمریکا را در برابر گروه‌های نئولیبرال منعکس می‌سازد. بسیاری از گروه‌های روشنفکر غرب به‌ویژه آمریکا با سیاست‌های کنترلی و الگوهای رفتار تهاجمی

دولت مخالفت دارند. آنان بر این اعتقادند که نمی‌توان از راه الگوهای محدودکننده به همبستگی نائل شد. از سوی دیگر، نشانه‌هایی وجود دارد که می‌توان آن را زمینه‌ساز تضاد روشن‌فکری و انحصارگرایی کنترل‌گرا دانست.

فرضیه هشتم مربوط به نقش‌یابی کشور چین به‌عنوان قدرت نوظهوری است که از سازوکارهای «ظهور آرام» بهره گرفته و به‌این ترتیب مزیت نسبی خود در ارتباط با آمریکا را به‌گونه قابل‌توجهی افزایش داده است. تا سال ۲۰۳۰ هیچ کشوری همانند آمریکا، چین و یا هر کشور بزرگ دیگری قدرت هژمونیک نخواهد بود. جدال‌های بی‌پایان آمریکا چالش‌های امنیتی معطوف به افول را به وجود می‌آورد. این امر نشان می‌دهد که روندهای سیاسی موجود در آمریکا تحت تأثیر فضای ماجراجویانه قرار گرفته است.

فرضیه هفتم مربوط به ظهور شبکه‌های مجازی و جامعه شبکه‌ای است. در چنین شرایط و فضایی، نیروهای روشن‌فکر به‌ویژه گروه‌های لیبرال آمریکایی در نقد ساختار سیاسی تلاش نموده و به‌این ترتیب آنان درصددند تا تغییراتی را در ساختار نخبگان قدرت به وجود آورند. در بسیاری از مواقع دولت آمریکا تلاش دارد تا فشارهای سیاسی روشن‌فکران را اقدامی ضدامنیتی نشان دهد؛ اما این رویکرد با فرهنگ عمومی آمریکا که مبتنی بر آزادی، لیبرالیسم و فردگرایی است، مغایرت دارد.

فرضیه هشتم مربوط به «محافظه‌کاری ساختاری» در ایالات متحده است. محافظه‌کاری انگیزه کنش ابتکاری را کاهش می‌دهد. اگرچه ایالات متحده هنوز به لحاظ قدرت تکنولوژیک نقش محوری در سیاست جهانی را دارد، اما روندهای موجود سیاست جهانی عموماً با الگوی کنش تهاجمی قدرت بزرگ جهانی همخوانی نداشته و منجر به چالش‌های دوران افول خواهد شد. قدرت به کمک فناوری‌های ارتباطی، تقریباً به‌طور قطع به سمت شبکه‌های چندوجهی و غیرشفاف سوق خواهد یافت که از نقش آفرینان دولتی و غیردولتی تشکیل شده و برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های جهانی در موضوعات مختلف شکل خواهند گرفت. رهبری چنین شبکه‌هایی تابعی از موقعیت، کار شبکه‌ای، مهارت دیپلماتیک و رفتار محافظه‌کارانه خواهد بود.

منابع

فارسی

- المن، کالین (۱۳۹۰)، «واقع‌گرایی»، مندرج در *درآمدی بر بررسی‌های امنیت*، ویراسته پل ویلیامز، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دیویتاک، ریچارد (۱۳۹۱)، «نظریه انتقادی»، مندرج در *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: نشر میزان.
- زکریا، فرید (۱۳۹۸)، *از ثروت به قدرت؛ ریشه‌های نامتعارف نقش جهانی آمریکا*، ترجمه نجف شیخ‌سرایبی، محسن توکلی و حسینعلی یارخی، تهران: انتشارات روزنه.
- کوهن، سائول (۱۳۸۷)، *ژئوپلیتیک نظام جهانی*، ترجمه عباس کاردان، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ایران معاصر.
- فریدمن، توماس، جهان مسطح است، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات ماهی .
- مرشایمر، جان، (۱۳۹۸)، *توهم بزرگ؛ رؤیاهای لیبرال و واقعیت‌های بین‌الملل*، ترجمه منصور براتی و ذبيله رحیمی آشتیانی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر.

لاتین

- Bahgat, Gawdat (2005), **Israel and Persian Gulf: Retrospect and Prospect**, Florida: University Press of Florida.
- Daalder, Ivo and James M. Lindsay (2018), "The Committee to Save the World Order; America's Allies Must Step Up as America Steps Down", **Foreign Affairs**, Vol. 97, No. 6, November and December. Pp70-112
- Desch, Micheal (1996), "War and Strong State, Peace and Weak States?", **International Organization**, Vol. 50, No. 2, spring, pp. 237-68.
- Kaplan, Robert (2000), **The Coming Anarchy: Shattering the Dreams of the Cold War**, New York: Random House.
- Lind, Micheal (1996), "The Catalyst State", **the National Interest**, Vol. 27, No. 1, spring, pp. 3-13.
- Linklater, Andre (2002), "The Problem of Harm in World Politics: Implications for the Sociology of states-Systems", **International Affairs**, Vol. 78, No. 8. Pp 56
- Lukacs, John (1993), **The End of the Twentieth Century and the End of the Modern Age**, New York: Tichnor and Fields.
- Mattair, Thomas (2008), **Global Security Watch-Iran**. Westport: Praeger security International.
- Milani, Mohsen (2006), "Iran's Policy Towards Afghanistan," **Middle East Journal**, Vol. 60, No. 2, spring, pp. 235-256.
- Pompeo, Michael (2019), "After the Deal: A New Iran Strategy," **New York Times**, May 21.
- Pompeo, Michael R (2018), "Confronting Iran; The Trump Administration's Strategy", **Foreign Affairs**, Vol. 97, No. 6, November and December. Pp 98-234
- Schweller, Randall (1998), **Deadly Imbalances**, New York: Columbia University Press.
- Tammen, Ronald (2000), **Power Transitions: Strategies for the 21st Century**, Chatham House: Seven Bridges Press.
- Walsh, Edmond (1944), **Geopolitics and International Morals**, New York: Macmillan.

- Walt, Stephan (2000), **Alliances: Balancing and Bandwagoning**, In Art and Jervis, eds “**International Politics: Enduring Concepts and Contemporary Issues**”, New York: Addison Wesley Longman.
- Wood, Graeme and Edward Murrow (2015), “What ISIS Really Wants?” **Atlantic**, March, vol 8, ,123 pp47-789
- Skelton, Randall (2004), “**Deadly Imbalances**”, New York: Columbia University Press.



Reasons and the Process of the U.S. Decline: Unilateralism and Endless Conflicts

Afsaneh Reshad

Masouneh Rashad

ABSTRACT

The concept of American decline was for the first time used by theoreticians such as Imanuel Wallerstein. Wallerstein offered the theory of cycles of hegemony, which focused on the decline and weakening of American relative power. The core of Wallerstein's idea was the decline of the US power vis-à-vis dollar and gold. In the post-cold war era, the US situation in global politics and economy declined more than ever. The US in the 21st century became engaged in endless wars in Afghanistan, Iraq, Syria, Libya, Yemen and many other geographical regions. The surprise withdrawal of the US forces from Afghanistan under President Biden demonstrated that war and peace lacked the formations of tactical and strategic action. The said developments indicated that the US capabilities have gradually declined, making new waves of crises and conflicts in the region inevitable. The main question of the present paper is as follows: What factors have affected the gradual decline of America? The hypothesis of this paper is as follows: Unilateralism and endless conflicts of the United States in the crisis-ridden regions are among the factors that have led to an increase in strategic costs of the United States. Structural neorealism approach has been used in this paper. Merchheimer mentioned that the US role in endless regional crises led to the increase in strategic costs of this country. Data and content analysis has been used in this research.

KeyWords: U.S. Decline, Unilateralism, Hegemony, Conflicts, Regional Crises